

## صحبت های شاهزاده رضا پهلوی

### در دیدار با جمعیت جمهوری خواهان حامی شاهزاده

#### پیشگفتار اسماعیل نوری علا

مطلبی که پیش روی شما است مجموع سخنانی است که شاهزاده رضا پهلوی در نشست اینترنتی خود با «جمعیت جمهوریخواهان حامی شاهزاده» در پاسخ به پرسش های حضار بیان کرده اند. از آنجا که پرسش های مطرح شده دارای پیوند و ساختار سلسله واری نبوده اند، شاهزاده در پاسخ به هر پرسش مطالبی را مطرح می کرده اند که بخشی از آن به پرسش های دیگر هم مربوط می شده. من برای درک ساختار و طرز فکر ایشان مطالب مرتبط با هم را از هر پاسخ برداشته و با مطالب مشابه متصل کرده و کل سخنان را (با اندکی حذف تکرارها و افزودن برخی اتصال ها) بصورت یک مانیفست سیاسی در آورده ام. در این کار نهایت کوشش من درک درست سخنان ایشان است اما اگر اشتباهی در درک و تدوین سخنان شاهزاده پیش آمده باشد و دیگران در این مورد روشنم کنند به جبران مافات خواهیم کوشید.

#### فصل اول: نگاه شاهزاده به اوضاع کنونی

چیزی که می خواهیم به شما بگویم نتیجه ۴۳ سال تجربه مستقیم در سر و کار داشتن با صحنه سیاسی ایران هست؛ که شامل است بر حال جریانات مختلف فکری، بعضی تشکل ها و بطور کلی برخورد اپوزیسیون برون مرز از یک سو، و ارتباطاتی که با داخل کشور، گرچه خیلی محدودتر، داشته ایم - از زندانیان سیاسی گرفته و دیگران - از سوی دیگر. این مجموعه ای است که اگر بخواهم بشکافم ساعت ها باید صحبت بکنم. بنابراین من فقط می خواهم، در یک حالت نتیجه گیری، چند نکته کلیدی را با دوستان در میان بگذارم.

تا دو سال پیش هنوز تفکر اصلاح طلبی در ذهن خیلی ها بود و واقعاً بعد از آمدن رئیسی است که شروع کرده ایم به این مرحله برسیم که ریزش ها را کم کم داریم بیشتر و بیشتر می بینم، یا حداقل بیشتر بیان اش می کنند.

در عین حال، در پنج سال اخیر، دو جریان خیلی مهم بصورت یک همایش ملی برای طرح یک درخواست ملی پیش آمده: یکی جریان «نه به جمهوری اسلامی» بود که خیلی موفق پیش رفت، یکی هم جریان «تحریم انتخابات» که خیلی روی این مسئله کار شده بود و این بار، در مقایسه با سابق، دیدیم که کمترین تعداد در این انتخابات شرکت کردند.

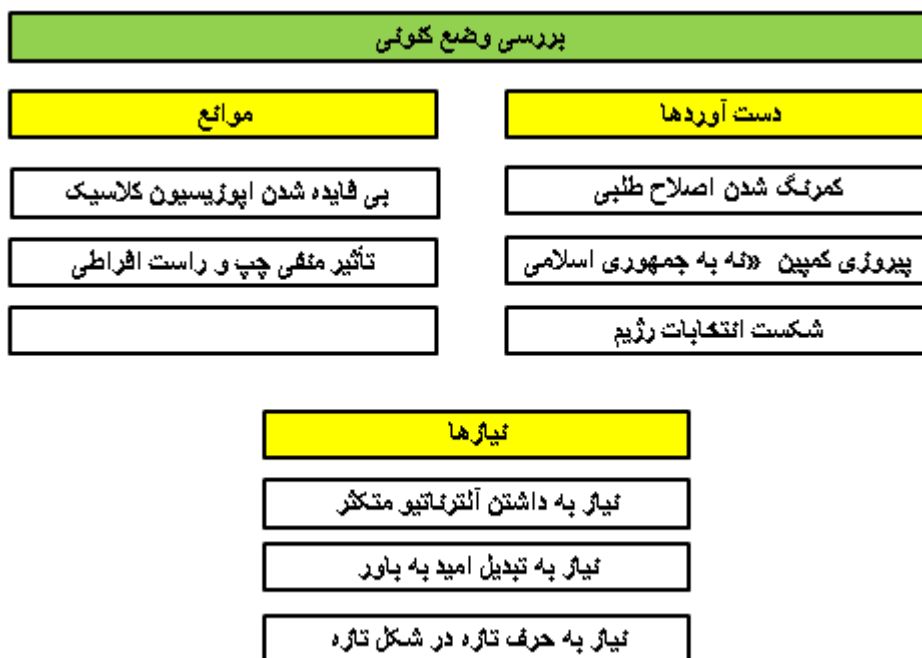
حال، در مورد آنچه که می خواهیم بگویم، منتظر یک عده هزارتا توثیت بدگویی بزنند ولی من واقعیت را برای شما می گویم. «اپوزیسیون کلاسیک» دیگر امروز به درد این نهضت نمی خورد. چون همچنان جزئی از مشکل باقی مانده است و تمامیت خواهی خودش را دارد. چپ افراطی و راست

افراطی فضا را آلوده کرده اند. نمی گذارد یک همکاری سالم و معتدلی بوجود بیاید. و یکی از کارهای ما کم رنگ تر کردن و بی ارزش تر شدن این افراطی هایی است که مدام می خواهند بین خودشان طناب کشی ایجاد و فضا را آلوده کنند.

ما تا زمانی که در مقابل اینها یک بدیل نداشته باشیم همچنان همین اقلیت است که پُر سر و صدا است. پس اولین کار ما بایستی این باشد که هر چه زودتر بتوانیم تعریفی از جریان آلترناتیو و خواست هایش به دست بدهیم؛ با اتکاء به اینکه زیبایی این جریان ما «متکثر بودن» آن است و اینکه درگیر و زندانی در یک تفکر ایدئولوژیک حزبی نیست.

ما باید بتوانیم چنین آلترناتیوی را به شکل عملی و تشکیلاتی ارائه بدهیم. آن هم نه بعنوان یک رویا یا یک خواب. فشر اصلی مملکت، کف خیابان، و اصولاً آن ایرانی که نشسته خانه اش، به امید آینده بهتر است. ما باید این امید را تبدیل بکنیم به باور. باید نشان دهیم که می توانیم این کار را بکنیم. چون وسایل اش را داریم، افرادش را داریم، تخصص هایمان را داریم.

همچنین برای جامعه ما یک نفس تازه لازم است. چرا که مردم از مناظره های آقای X و خانم Y در فلان تلویزیون که راجع به ۵۰ سال پیش مملکت بحث می کنند خسته شده اند. مشکل نسل امروزی ایران (نسل Z) ایران این حرف ها نیست. همه ما این را می دانیم. تا زمانی هم که این خواسته را نتوانیم به شکل عملی، نه با حرف، به شکل عملی، ارائه بدهیم، نخواهیم توانست یک قدم جلوتر برویم. اما من فکر کنم که ما می توانیم جلوتر برویم.



## فصل دوم: نقشی که شاهزاده برای خود قائل است

در این میان ممکن است گفته شود که در شرایط فعلی یک «رهبری خاص» لازم است. اسم اش را بگذارید «رهبری ملی» یا «همایش ملی». من هم فکر می‌کنم در حال حاضر وجود داشتن این «رهبری» قطعاً لازم است.

در این رابطه، و با اشاره به من، گفته می‌شود که بین ما شخصیتی وجود دارد، به نام رضا پهلوی، که بیشترین محبوبیت را در بین مردم و یا اعتماد را از جانب مردم دارد. خوب این یک سرمایه سیاسی است. و این سرمایه سیاسی در اختیار من است. در این صورت من باید این سرمایه را به چه شکلی خرج بکنم؟

۱- وظیفه نخست و سهم اصلی من در این جریان، تقویت، پشتیبانی و تشویق گرد هم آمدن ها و با هم کار کردن ها است. و من این کار را خواهم کرد.

۲- در این رابطه من قبل از هر چیز باید با این موضوع برخورد خیلی صحیحی داشته باشم تا دوباره و در دراز مدت این روش تکیه کردن بر مقام اشخاص تبدیل به یک عادت نشود. یعنی می‌خواهم این سرمایه را طوری خرج کنم که بتوانم نورا فکن ها را نه روی خودم، بلکه روی کسانی و تشکل‌هایی و سازمان‌هایی و اقداماتی ببینم که مفیدند، تا بیشتر جلوه کنند، بیشتر تأثیرگذار باشند، بیشتر شناخته بشوند، و در عمل بهتر بتوانند کار بکنند. این کار واقعی من است.

۳- من اصولاً می‌خواهم یک فرهنگ جدید سیاسی و یک بینش جدید سیاسی در جامعه مان بوجود بیاورم، چه در حال حاضر، چه برای آینده؛ و آن هم ترک «فرد محوری» است به سود «سیستم محوری». من فکر می‌کنم که این یک مسئله کلیدی و دراز مدت است.

۴- بنابراین، کار من ادارهء تشکیلاتی یک جریان نیست. کار من این است که کمک بکنم که زمینهء همکاری با این نوع جریانات یا تشکل‌ها فراهم شود.

۵- من می‌توانم نقطهء اتصال باشم. تا زمانی که شرکت کنندگان در روند همبستگی بتوانند هرچه بیشتر و به شکل طبیعی به یک اجماع و یک همکاری مشترک برسند.

۶- تکرار می‌کنم: آن رهبری که من می‌خواهم بوجود بیاورم رهبری شخصی نیست، رهبری است که نشان دهندهء تمام این ارکان مدیریت و اداری، و به‌خصوص «مدیریت میانی» است.

۷- بعضی ها هم بجای رهبری از «محوریت» من صحبت می‌کنند. اما در این مورد هم لازم است یک مقدار این «محوریت» را تعریف بکنند تا بدانیم اصلاً محوریت یعنی چی؟ آیا محوریت این است که یک کسی آن بالا نشست باشد و حرف نهایی بزند و تصمیم نهایی را بگیرد؟ یا اینکه معنی محوریت این است که، بر اساس اجماع، نمایندهء یک خواست ملی باشد و من از طرف خودش صحبت نکند، بلکه ارائه دهندهء خواست مشترک کسانی باشد که می‌خواهند با هم کار کنند.

۷- من، با این معنی، با محور بودن خودم مخالفتی ندارم و تا حدود زیادی این فکر را تأیید می‌کنم. با ذکر اینکه اگر قرار است در ابتدای کار این محوریت پُر رنگ باشد، هرچه که بیشتر اتحاد و همکاری بوجود

بیاید، نیاز به این محوریت کمتر و کمرنگ‌تر شود. چرا که می دانم در این مرحله نقش محوری من خیلی پُرنگ تر از همیشه است، اما شرط آن است که همه بدانیم که هدف این نیست که محوریت را تا ابد در قالب من ببینید. بلکه این محوریت باید باعث بشود که این همگرایی پیش بیاید و نیروها بتوانند هر چه بیشتر با هم کار کنند و به نمایش بگذارند. در آن صورت نیاز به محوریت کمتر پُرنگ خواهد بود.

۸- «محوریت» می تواند به معنی «محل اتصال» (هاب)، و یا «محل تلاقی» باشد. «ربط دادن به هم» قطعاً آن چیزی است که خود من اصلاً پیشنهاد می دهم و قبلاً هم در صحبت هایم با گروه های مختلف داده ام. برای این که بتوانم گروه ها بیشتر و بیشتر به هم نزدیک بشوند و بتوانند عملاً کار مشترک را شروع بکنند.

۹- من، به علت این «محوریت» که در اختیار من قرار می گیرد، می خواهم به نمایش گذاشتن این همکاری در سطح بین‌المللی بکوشم و بگویم که «ببینید، ما می توانیم با هم کار بکنیم». نه اینکه بیايند بگویند که «شما ایرانی ها نمی توانید اصلاً با هم کار بکنید، همیشه با هم دعوا دارید، همیشه حاشیه سازی می کنید». بهرحال این چیزی نیست که ما بتوانیم با اطمینان و در مقابل سیاست خارجی این یا آن کشور (که در وهله اول دنبال منافع خودشان هستند) به آنها بگوئیم. ما باید به آنها بگوئیم که چرا این رژیم را نمی خواهیم، و بدانند که آنها نیز در آینده کشورمان یک جا پای سفت دارند و روی هوا نمی‌مانند.

۱۰- من این کار را حتماً خواهم کرد. منتهی این نوع کار، مثل هر چیزی، یک دیسپلین جمعی می خواهد و لازم است این دیسپلین جمعی درست تعریف بشود که ما چرا اینجا هستیم؟ به چه دلیلی داریم این کار را می‌کنیم؟ و می خواهیم به چه نتیجه ای برسیم؟

۱۱. و بالاخره اینکه ما باید دید کثرت گرا داشته باشیم و داشتن یک دید کثرت‌گرا یعنی مقابله با هر نوع تبعیض؛ چرا که ما دارای جامعه متکثری هستیم، با عقاید مختلف، با خواست های مختلف و سلیقه های مختلف. این دیگر مسئلهء سازمانی و تشکیلاتی نیست، این فرهنگ سازی است، این فرهنگ مدارا است که باید ایجاد کنیم.

اما مدارا به شکل طبیعی به وجود نمی آید و ما باید، به همان اندازه ای که افرادی تبعیض قائل می شوند، فرهنگ مدارا را در مملکت تقویت بکنیم. این یعنی احترام به عقیدهء دیگری، یعنی اینکه اگر من و شما سر موضوعی با هم مخالفت داریم دشمن همدیگر نیستیم. این آن فلسفه ای است که لااقل من در این مبارزه به کارش می برم.

۱۲. این را هم گفته باشم: من کسی هستم که خط قرمز و واژه «انتقام» است. ما به دنبال انتقام نیستیم. ما به دنبال از بین رفتن این نفرت هستیم تا تبدیل اش کنیم به مصالحه و همزیستی. این باید فلسفهء کار ما باشد. چرا که اگر هدف این باشد که رژیم عوض شود ولی فرهنگ مان همان فرهنگی باشد که در آن انتقام و تمامیت خواهی هست، خوب هنری نکرده ایم.

## چند و چون رهبری

### شرایط

پرهیز از انتقامجویی

پذیرش اینکه مدیران اصلی در داخل کشورند

پرهیز از وارد کردن مسائل گذشته

### استفاده از محبوبیت و اعتماد

سرمایه ملی

بکارگیری سرمایه ملی

گریز از فرد محوری

### مسئولیت‌ها بیرونی

نماینده‌گی در مجامع بین‌المللی

کمک به لابی‌گری

کمک به ایجاد رسانه‌ء مستقل

### وظایف درونی

رهبری، محوریت، محل اتصال

تقویت، پشتیبانی و تشویق گرد هم آمدن‌ها

ایجاد سیستم محوری

## فصل سوم: آنچه که برای پیشرفت کار لازم داریم

۱. الان مسئله ما نجات ایران است از ظلم این حکومت ضد انسانی و ضدبشری، به نفع یک آینده سکولار دموکرات. این کار ما است. برای ما نباید موضوع این باشد که کی چپ است، کی راست است، کی جمهوری خواه یا کی پادشاهی خواه است. بلکه باید بدانیم که آیا می توانیم امروز، در این روند مبارزه، به دنیا بگوئیم که ما کسانی هستیم که می توانیم مدیریت کار را به عهده بگیریم؟
۲. در راستای ساختن یک چنین آلترناتیوی در برابر رژیم اسلامی ما، قبل از هرچیز، نیازمند یک همبستگی هستیم که من اسمش را به انگلیسی می گویم coalition of willing، یعنی کسانی که می خواهند با همدیگر کار بکنند. هم برای مصرف داخلی، به مفهومی که هم میهنان ما بدانند که ما می توانیم افرادی را داشته باشیم که می توانند با هم کار بکنند، و هم برای جامعه بین المللی، که ناظر بر این جریان است و همیشه در این سال ها از ما پرسیده که «اپوزیسیون کجاست؟ یا کی هست؟ یا چی هست؟»
۳. اما انگیزه من، پس از ۴۳ سال تجربه و رابطه سیاسی با جریانات سیاسی، این نیست که همه سازمان ها و گروه ها را بهم وصل بکنم. چون، مناسفانه، رقابت های سیاسی و قدرت طلبی چیزی است که عامل و مانع یک چنین اتحادی می شود.
- ولی راه حل این است که ما «پروژه محور» (که ربطی به یک سازمان یا یک تشکل سیاسی ندارد و یک پروژه است) با قضیه برخورد بکنیم: مثلاً پروژه ای در ارتباط با بررسی شرایط اقتصادی ایران و چگونه باید در مثلاً ۱۰۰ روز اول به این مسئله برخورد کرد؟ یا مملکت را چگونه می شود مدیریت کرد؟ یا پروژه ای برای گرد هم آوردن کسانی که حقوقدان هستند و در رابطه با عدالت انتقالی می توانند نظر تخصصی بدهند. یا حتی پروژه تهیه قانون اساسی؛ نه اینکه بیائیم از قبل قانون اساسی بنویسیم، ولی حداقل بگوئیم که چه چیزهایی باید در آن باشد، یا چه چیزهایی در آن قانون اساسی قبلی بود که نباید نباشد. با اینگونه بحث ها لاقلاً یک مقدار مشخص تر بتوانیم پیش برویم.
- طبیعی است که وقتی مجموعه ای با این هویت، و با این نوع برخورد، و با شباهت هایی که در این رابطه در جاهای دیگر می بینم، شکل بگیرد، راهی پیدا می شود برای اینکه بتوانیم تمام این عوامل را به هم ربط بدهیم و در اصل یک پیوند بوجود بیاوریم. و بر اساس آن بتوانیم هر چه بیشتر یارگیری کنیم و این طیف را وسیع تر و وسیع تر به پیش ببریم.
- هر کس باید بتواند مجموعه خودش را معرفی بکند، کار و پروژه ارائه بدهد، و بر اساس این پروژه ها یارگیری کند. ما به این شکل می توانیم این جامعه برون مرز را که تاکنون تلویزیون تماشا می کنند، اینترنشنال نگاه می کنند، من و تو را نگاه می کنند، چندتا کامنت در تویتر و اینستاگرام می گذارند، ولی فراتر از این، به آن شکل لازم کاری نکرده اند، به حرکت درآوریم.
۴. اما، در این راستا، فکر می کنم نخست باید دو گروه از افراد را از هم جدا کنیم: گروه اول، کسانی هستند که همچنان جزئی از مشکل هستند. و گروه دوم کسانی هستند که جزو راه حل

محسوب می شوند. سپس باید توجه داشته باشیم که در گروه اول سه جریان با همین جستجو برای ساختن آلترناتیو مشکل دارند:

- یکی جریاناتی هستند که می‌خواهند یک جمهوری سومی را از داخل نظام بکشند بیرون، که مسلماً آن سکولار دموکراسی که ما دنبالش هستیم نیست و ما با این جریانات درگیر هستیم.

- جریانات دیگری هم هستند که، با تمامیت خواهی، می‌خواهند مملکت را قبضه بکنند. مثل مجاهدین خلق یا جریانات این گونه.

- یک جریاناتی هم هستند که اصولاً به دنبال تجزیه مملکت اند. و ما این برخورد و مشکل را در قالب حفظ تمامیت ارضی کشورمان با آنها داریم.

من این نکته آخر را به این دلیل پیش کشیدم که اگر امروز مقدار زیادی این انگیزه تجزیه طلبی را در بعضی از نقاط کشورمان می‌شنویم بخاطر این است که ما هنوز نتوانسته ایم بگوئیم که چرا منافع ملی کشور ما شامل حال همه، بعنوان شهروندان ایرانی، می‌شود.

شاید بعضی‌ها قبول نکنند این نظر را، اما من فکر می‌کنم من اگر مازندرانی باشم، آن یکی آذربایجانی باشد، آن یکی در بلوچستان باشد، آن یکی در خوزستان باشد، من آذری نمی‌توانم بگویم که آذربایجان فقط متعلق به من هست. من دلم می‌خواهد خوزستان هم متعلق به من باشد، کردستان هم به من متعلق باشد، خراسان هم به ما متعلق باشد. و این از دیدگاه هر کدام شان بایست چنین باشد. ۵. در تمام این سال‌ها من این نکته را تاکید کرده‌ام که نهایتاً «محتوای نظام» مهم است نه

«شکل نظام». و اگرچه قطعاً زمانی باید در مورد شکل نظام بحث کرد ولی اکنون وقت بیان آن نیست. این کار باید موکول شود به مجلس موسسان. در مجلس موسسان است که تمام این بحث‌ها خواهد شد تا تصمیم نهایی بر مبنای رأی مردم، در یک فراندوم، مشخص می‌کند که شکل نظام جدید چیست.

یعنی وظیفه ما این نیست که برای مردم تعیین تکلیف بکنیم، که کدام شکل نظام را باید داشته باشند. وظیفه ما این هست که آنها را به تنها نهادی برسانیم که در بالاترین رده یک کشور نماینده مردم است. منظورم «پارلمان» است. تا اگر بحثی باشد در آنجا حل بشود. ما اینجا، بدون وجود پارلمان برگزیده مردم، نمی‌توانیم بحثی داشته باشیم که نتیجه بخش باشد.

۶. ما نهایتاً باید به احزاب سیاسی برسیم و از هم اکنون به فکر ارکان حزبی کشور باشیم. گرچه می‌دانیم که در فضای کنونی در ایران نمی‌شود حزب تشکیل داد ولی این به مفهوم این نیست که نمی‌شود برنامه آن را ریخت، و زمینه کار را فراهم کرد.

ما اگر نتوانیم احزاب سیاسی درست در مملکت داشته باشیم، در نبود این احزاب درست، حتی بهترین قانون اساسی را هم داشته باشیم (که شامل تمام حقوق شهروندی باشد و بر اساس اعلامیه جهانی حقوق بشر و تمام مسائلی که مطرح می‌کنیم باشد) اساساً امور کشور را نخواهیم توانست درست مدیریت کنیم.

چرا؟ چون تشکیل یک دولت نتیجه انتخابات بین احزاب است. در همه کشورهای دموکراتیک همین است. چه در سوئد، چه در آمریکا، چه در ژاپن و هر جایی که انتخابات می‌شود برای تشکیل دولت. ۷. ما ضمناً باید تقسیم کار هم داشته باشیم تا هر کسی نقش خودش را بشناسد و ایفا کند؛ چه در این مرحله از مبارزه برای سقوط نظام، و چه پس از فروپاشی نظام، در مرحله مدیریت دوران گذار. و نیز در رابطه با برخورد به کارهایی که در داخل کشور در ارتباط مستقیم با این مرحله مبارزه داریم؛ یا از نظر بسیج تشکیلات یا ارتباطات یا از دید رسانه ای، چه از دید آگاهی رسانی یا هر چه که اسمش را بگذارید. این چیزی است که بر اساس این تقسیم کار انجام شدنی است.

آنچه لازم است

نجات ایران از طریق آفرینش آلترناتیو انقلابی

بکار بردن فیلترهایی برای دور زدن آنها که جزئی از مسئله هستند

محورهای طرد کننده: اصلاحات - تمامیت خواهی - تجربه طنبی

محور های پیوند دهنده: سکولار دموکراسی - حفظ تمامیت ارضی - اعلامیه جهان گستر حقوق بشر

ایجاد ائتلاف مشتاقان

تقسیم وظایف

تشکیل کمیسیون حقوقی برای تعیین حدود وظایف دولت دوران گذار

تعیین دولت تکنوکرات و غیر حزبی دوران گذار



## فصل چهارم: آنچه آترناتیو می تواند انجام دهد

۱. بهترین وظیفه ای که فکر می کنم آترناتیو ما دارد «اتصال» با داخل کشور است. لاقلاً در سه بخش مشخص:

- بخش تکنوکراتیک و بوروکراتیک مملکت،

- بخش روشنفکری (اینتلجنسیا) به مفهوم بیشتر آکادمیک و دانشگاهی و در محیط های

آموزشی،

- و البته قسمت مدنی، به مفهوم تمام فعالین مدنی و سازمان های غیرانتفاعی که در داخل

ایران اند (از دفاع و حفاظت از محیط زیست بگیرد تا مسائل دیگر).

این «اتصال» به این مفهوم مهم است که بدانیم در «سناریوی تغییر»، بخصوص در زمانی که می خواهیم به مرحله موقتی پس سقوط نظام برسیم قرار است خلاء مدیریت کشور را چه کسانی پُر کنند. ما مثل خمینی نیستیم که سوار هواپیما بشویم بیائیم تهران و همه منتظر آن باشند.

نهادهای مدنی در داخل کشور هستند، و واقعا فکر می کنم تعداد زیادی از کسانی که مدیران کنونی مملکت هستند (نه آنهایی که آلوده هستند در رانت گیری و رشوه گیری و آن فساد مافیایی که در کشور هست) یعنی بخش زیادی که دلسوز مملکت هستند، می توانند بیایند و این فضا را پُر کنند. این بایست کار اصلی ما باشد، چه در این مرحله مبارزه، چه در برنامه ریزی نسبت به دوران گذار و وقوف به چگونگی استفاده حداکثری از آنهایی که می توانند این مراتب را پُر بکنند.

۲- در یک فرمول جهانی مربوط به «مبارزات خشونت پرهیز» گفته می شود که اگر سه و نیم درصد جامعه بتواند متشکل عمل بکند، آن مقدار کافی است برای تغییر در شکل حکومت در یک مملکت. آیا ما می توانیم آن سه و نیم درصد را متشکل و راه اندازی بکنیم؟ این سؤال اصلی است. بخش کوچکی در خارج از مملکت هست، بخش عمده در داخل مملکت هست. و اگر بخواهیم «ریزشی حداکثری» بوجود بیاوریم، و اگر امروز قشر خاکستری روز به روز، بیشتر و بیشتر می خواهد خودش را از این نظام جدا بکند، باید یک جای پای پیدا کند. نیروهای انتظامی هم همینطور. اگر مردم همچنان تردید داشته باشند که «اگر اینها بروند چه می شود؟» ما باید برنامه هامن را برایشان تعریف کنیم، که بله، نیروهای خلاق، مدیران سالم، افراد آگاه، تخصص های مختلف وجود دارند و آنها می توانند در این مورد دخیل باشند و کمک بکنند. به نظر من حداکثر نیروهایی که در داخل ایران هستند، صدی هشتادشان سرچایشان باید بمانند که در آن «فاز انتقالی» مملکت نخواهد.

۳. ما نمونه هایی دیده ایم که در برخورد نیروی انتظامی با مردم لاقلاً ارتشی ها مقابله نکرده اند. دو مورد خاص را من به یاد دارم که در زمان پایان جنگ سرد اتفاق افتاد. یکی در چکسلواکی بود که ارتش بی طرف ماند. یکی در رابطه با زمانی بود که «یلتسین» می خواست سر کار بیاید و در آن صبح ارتش نیامد تا با آن گروهی که می خواستند مقاومت کنند همکاری نماید. در آن مورد دیدیم که ارتش سرخ شوروی در مقابل این روند که آن زمان بهش می گفتند «گلاس نوست» مقاومت نکرد.

این را باید در کشور خودمان هم پیش بینی بکنیم. این خودش یک کار تخصصی است. من دارم یک ایده کلی می‌دهم ولی چگونگی این کار را باید به عهده متخصصینی سپرد که لازم نیست چرخ را از نو اختراع کنند. در این مورد سازمان‌هایی هستند که خیلی روی این نوع مسائل و در ارتباط با گذار از حکومت‌های سرکوبگر یا دیکتاتوری به جوامع دموکراتیک فکر و کار کرده‌اند. ما هم می‌توانیم واقعا این فرمول‌ها را به کار بگیریم بطوری که جزئی از فلسفه مبارزاتی خودمان باشد.

بنابراین در این مرحله بایستی بتوانیم به نیروها بگویم که «آقا جان! شما جایی در آینده کشور خواهید داشت، بی خود دارید مقاومت کرده و از این حکومت پشتیبانی می‌کنید».

اگر ما با آنها برخورد انتقامی داشته باشیم در واقع داریم می‌گوئیم «تو آینده‌ای نداری». برخورد انتقامی تضمین بقای این حکومت خواهد بود. برخورد انتقامی باعث ادامه این حکومت خواهد شد.

ما، برعکس، باید بگوییم که «ما دنبال انتقام نیستیم، ما داریم برای فردایی کار می‌کنیم که در آن توی سپاهی، توی بسیجی، توی ارتشی، و هرکس دیگر در آن مملکت یک جایی خواهد داشت. اما به این شرط که شما هم به همین اصولی که ما بهشان باورمند هستیم، باور داشته باشید».

۳- من همچنین واقعا معتقدم اگر یکی از اهداف ما باید این باشد که تغییر با حداقل تلفات و هزینه برای مملکت انجام بشود. من فرمولی به غیر از کنار گذاشتن فکر انتقام نمی‌بینم. این آن چیزی است که واقعا باید خیلی بیشتر روی آن فکر بکنیم، و آن را به مرحله اجرایی برسانیم، بطوری که بشود آن را از نظر رسانه‌ای توضیح داد و تعریف کرد، و ضمنا بر اساس آن سازماندهی و برنامه ریزی کرد.

۴- دو چیز است که باعث سقوط نظام می‌شود: یکی فلج کردن اش از طریق اعتصاب، و یکی هم ریزش نیروهایش. و اگر ما بتوانیم این هر دو را باهم پیش ببریم، برای نظام چیزی نمی‌ماند که روی آن بایستد.

۵- هرگونه عدم همکاری با نظام، یک نوع نافرمانی است. مثل اعتصاب کارگران. با یک تفاوت که در اعتصاب کارگری اعتصاب کنندگان می‌گویند «به کارخانه‌ها نمی‌رویم» و در اصل یعنی «سر کار نمی‌رویم»، آنها می‌توانند در خانه‌شان بمانند. کسی نمی‌تواند در خانه‌شان را بزند و به زور بگوید «اینجا چه کاری می‌کنی؟ برو سر کارت»؛ و بخواهد با ۶۰ میلیون آدم درگیر شود. در این مورد نه پرسنل اش را دارند، نه وقت اش را دارند، نه امکان اش هست.

اما به یاد داشته باشیم که در واقع «ریزش» فقط در جامعه غیر نظامی (سیویل) پیش نمی‌آید، در نیروی نظامی هم پیش می‌آید. اتفاقا من همراه با این ریزش حداکثری، این ریزش را در قالب نیروهای نظامی هم می‌بینم. با این ملاحظه که ما به همان اندازه‌ای که می‌گوئیم لازم است تکلیف نیروهای نظامی با مردم مشخص باشد، باید این را هم درک کنیم که شرایط طوری است که آنها نمی‌توانند آنچه را در دل‌شان هست بیان کنند. من فکر می‌کنم تعداد زیادی از بدنه نیروهای نظامی با مردم هستند؛ ولی در این نظام گیرند، و تا آن حرکت نهایی را نبینند، مشکل است که بتوانند موقعیت

خودشان را ترک نکنند و بیایند و به جامعه وصل بشوند. برای آنها هم لحظه ترک نظام خواهد رسید. ولی آنها زمانی از رژیم می‌کنند که مطمئن داشته باشند آن آلترناتیو دارد جا می‌افتد و جا خواهد افتاد.

۶- همچنین مسئله ترس از آینده هم هست. وقتی که دولت آمریکا بالاخره تصمیم گرفت که صدام حسین را از قدرت بیاندازد، رفتند و آن حرکت را انجام دادند و نتیجه اش سقوط صدام حسین شد، اما جایش چه آمد؟ یا تکلیف نیروی انتظامی دوران صدام چه شد؟ وقتی که همه را بی کار و روانه خانه کردند نصف شان داعشی شدند و رفتند به جای دیگر چسبیدند.

ما بایستی در برنامه ریزی برای رسیدن به آینده کشورمان، ایده ای داشته باشیم که تکلیف این نیروهای انتظامی چه خواهد شد؟ آیا مثلا سپاه ادغام می شود در ارتش؟ و اگر بخواهیم سپاه را منحل کنیم چگونه این کار خواهد شد؟ یا اصولا چگونه به آن بخشی که دست اش آلوده به خون مردم نیست، یعنی جنایت انجام نداده، اطمینان خاطر بدهیم؟

۷- منظورم چیست؟ منظورم این است که بخشی از این حرکت ما باید یک فلسفه «عفو عمومی» و «آشتی ملی» را هم داشته باشد.

البته افراد بالاخره بایستی در دادگاه های صالحه یک جوری جوابگو و پاسخگوی مردم باشند. ولی چگونه؟ همانطور که در پایان جنگ جهانی دوم دادگاه نورنبرگ تشکیل شد، آمدند یک تعدادی از ارکان و رتبه های عالی نظامی و سیویل حکومت هیتلر را محاکمه کردند، ولی نرفتند سراغ دانه دانه سربازهایی که در ارتش آلمان زمان جنگ بودند.

این مسئله خیلی کلیدی است چون اگرچه نیروهای مدنی می توانند کار خودشان را بکنند، نیروهای حقوق بشری می توانند کار خودشان را بکنند، ولی واقعا آخر خط که می‌رسیم دوستان همه چیز برمی‌گردد به نیروهای مسلح محافظ نظام که آیا در مقابل مردم می‌ایستند یا نمی‌ایستند؟ این واقعا مهمترین نکته است.

۸- من وقتی که به کنگره آمریکا می روم، و یا جاهای دیگر صحبت می کنم، بحث این است که «چه جمهوری خواه باشید، چه دموکرات، یعنی حزب دموکرات، حزب جمهوری خواه، راجع به ایران از شما می خواهیم که یک موضع حمایتی بگیرید».

من فقط آمریکا را نمی گویم، اگر در هر کشوری، شما که در کانادا زندگی می کنید، یا در سوئد زندگی می کنید، در اتریش زندگی می‌کنید، یا هر جای دیگر که هستید، بایستی خواست تان بعنوان کسانی که در آن مملکت ساکن هستید و حق رای دارید، چه از نماینده پارلمان، چه از رئیس دولت‌شان، آن باشد که بگوئید «آقا جان خواست ما این است که شما بیائید از مردم ایران حمایت بکنید».

چگونه؟ آن را البته باید تعریف بکنیم و تعریف هم خواهیم کرد. ما باید بتوانیم، در سطح بین المللی، سفرای همبستگی را بفرستیم به کشورهای مختلف تا بتوانند کاری را که در رده های مختلف اداری، دولتی، پارلمانی و غیره انجام می دهیم نشان بدهند.

۹- اتفاقاً این دقیقاً چیزی است که دنیا از ما انتظار دارد. دنیا از ما می پرسد که شما کدام تشکل را دارید و برنامه شما چیست؟ ترجیح هم می دهند این تشکل متکثر باشد و متعلق به یک جریان خاص نباشد. بحث من هم در گفتگو هایم با کشورهای خارجی و دولت هایشان، یا دولت مردان و دولت زنان شان این بوده، که «شما از یکسو دارید فشار حداکثری را انجام می دهید، که بسیار خوب است...» (گرچه فکر می کنم که مثلاً بخصوص در کشورهای اروپایی هنوز سپاه را در لیست تروریستی قرار نداده اند، که اگر بگذارند خیلی بیشتر می تواند رژیم را محدود بکند) «...منتها فشار از بیرون و فشار حداکثری به تنهایی کافی نیست». من همیشه گفته ام که موازی با این فشار حداکثری ما باید یک پشتیبانی حداکثری از مردم ایران هم داشته باشیم تا ذهنیت دنیا تغییر کند و از اینکه در تمام مدت انتظار «تغییر رفتار رژیم» را داشته باشند جدا شده و بیاندهند به اینکه «تغییر رژیم». این اصل کار است. و معرف مردم ایران در جریانات مختلف، همین مجموعه ای است که به هر شکل و طریقی می توانند بگویند که ما به نمایندگی هم میهنان مان داریم پیش می رویم. ما می توانیم این آلترناتیو را واقعاً بوجود بیاوریم.

۱۰. در مورد کشورهای مختلف باید دانست که اساساً تصمیم به مشارکت در رای دادن آن است که کدام کاندیدا می آید و جواب مثبت می دهد به خواسته ها. این خواستی طبیعی است. مثلاً در پایان امسال که انتخابات ریاست جمهوری در امریکا است، مسئله رای دادن شهروندان ایرانی- آمریکایی بسیار کلیدی است. من هم همیشه گفته ام که خواست ما از دیدگاه احزاب مختلف در هر کشوری، انتظار حمایت از خواست مردم ایران است. همانطور که اسرائیلی ها گفتند: «ما کاری نداریم کی دموکرات است، کی جمهوری خواه است، به اسرائیل که می رسد ما توقع و انتظار حمایت از مردم مان را داریم». ۱۱. همچنین اگر هدف تأثیرگذاری بر تصمیم گیرندگان سیاسی در آمریکا باشد ما اتفاقاً در این مورد و از نظر لابی گری ساختار موجودی داریم. یعنی اگر بخواهیم این به اصطلاح دیدگاه یا خواسته هایی را که داریم به مفهوم لابی گری سیاسی در آمریکا به کار بگیریم «نوفدی» سازمانی است که دقیقاً این کار را مدت ها است که انجام داده. دقیقاً کارش لابی گری است در مقابل «نایاک» و همه کسانی که ساز نظام را می زنند.

من فکر می کنم جلب کردن توجه هم میهنان مان به کاری که این سازمان می کند مهم است. نمی گویم فقط این سازمان مشغول کار است. لاقلاً من نوفدی را می شناسم و مدت ها است که از آن حمایت می کنم. پیام آنها چند حزبی است و فقط به یک حزب خاصی نمی چسبند؛ یعنی که فقط با دموکرات ها کار کنند یا با جمهوری خواهان.

آنها این کار را دارند انجام می دهند، با امکانات خیلی محدود، هرچقدر هم بیشتر بتوانیم تقویت اش بکنیم، هر چقدر بیشتر بتوانیم افراد را متصل بکنیم که بدانند که به این شکل می توانند حرف خودشان را به دولت و یا به مجلس کنگره آمریکا برسانند، نظرمان برآورده می شود.

ما و تمام کسانی که در آمریکا زندگی می‌کنند و شهروندان ایرانی آمریکایی هستند، می‌توانند از این طریق بگویند که چه خواسته و انتظاری دارند. ما بدین شکل می‌توانیم نفوذ داشته باشیم در ارتباط با دولت آمریکا؛ ارتباطی که هرچقدر بیشتر گسترده باشد و هماهنگ باشد، تأثیرش مشخص تر است. چه در سطح ایالتی، چه در سطح فدرال و کل کشور.

۱۲. در تمام همایش‌های خشونت‌پرهیز، به خصوص در مقابله با حکومت‌های توتالیتر، یک ضعف را در مخالفین این نظام‌ها می‌بینیم: از یک طرف نیروهای حکومت بسیار سرکوبگر هستند و مردم بی‌دفاع و غیر مسلح هم ناچارند در مقابل آنها یک جوری بایستند و مقابله کنند. مسئله فقط ایران نیست. نمونه‌هایی را در دوران جنگ سرد در کشورهای پشت دیوار آهنین دیده‌ایم. ولی آنها نهایتاً موفق شده‌اند، چرا؟ چون یکی از فاکتورها «حمایت بین‌المللی» از خواست‌های مخالف حکومت موجود بوده است.

نمونه‌اش حرکت «لخ والسا» در لهستان، که یک حرکت کارگری بود. ۱۳. بفرمایید ما از «مرحله اعتراض» گذشته‌ایم، و به اندازه کافی این اعتراضات را دیده‌ایم. دیده‌ایم که جریان‌های داخل اغلب اعتراضی بوده و تنها در بعضی موارد هم یک سری اعتصابات را مشاهده کرده‌ایم، که در سال اخیر خیلی بیشتر شده از قبل، بوضوح. این را باید خیلی بیشتر بکنیم.

من فکر می‌کنم نقطه کلیدی و پایانی رژیم لحظه‌ای خواهد بود که ما بتوانیم، با [استفاده از] دیسیپلین «خشونت‌پرهیزی»، و بدون دادن هزینه بالا برای هم‌میهنانمان، به مفهوم از دست دادن جان‌شان یا یک شرایط خیلی وخیم‌تری که ممکن است پیش بیاید، در سرتاسر مملکت اعتصابات کارگری بوجود بیاوریم که سیستم را فلج و مجبور به سقوط بکند.

ولی مردم نمی‌توانند روی هوا بمانند. شما نمی‌توانید ماه‌ها و ماه‌ها و ماه‌ها اعتصاب کنید، آن‌ها هم با این وضع فجیع اقتصادی که ۶۰ درصد جامعه ما زیر سطح فقر زندگی می‌کند و توان این را ندارند که به مدت زیاد کارشان را ول بکنند. پس این [امر] مستلزم این هست که بتوانیم در یک سناریوی کوتاه مدت (حداکثر سه ماه) در داخل کشور به مرحله وجود آوردن اعتصابات باشیم. و از طریق این فشار درونی باعث می‌شود که نظام سقوط بکند.

۱۴. اگر رسانه‌ها با ما همکاری نمی‌کنند، اگر برای پیام‌رسانی کمبود لوازم داریم، صدا و باورهامان را چگونه می‌خواهیم به جامعه کشورمان برسانیم؟ حل این مشکل خودش یک پروژه است. من فکر نمی‌کنم که ما در رابطه با کار رسانه‌ای کمبود داشته باشیم، یعنی کسانی که می‌توانند از نظر بودجه فراهم کردن کار پشتیبانی مالی فراهم بکنند و ما نتوانیم این حداقل را راه اندازی بکنیم تا کشش پیدا کند و هرچه بیشتر بتواند در داخل مملکت نفوذ داشته باشد.

می‌خواهم بگویم اگر ما بتوانیم این دیدگاه را تعریف کنیم و ارائه دهیم آنگاه اگر من نوعی نشستم و با فلان رسانه در فلان جمع مصاحبه بکردن یا فرض بفرمایید نطقی انجام دادم می‌توانم بگویم که این تنها حرف شخص رضا پهلوی نیست و من دارم یک باور جمعی را با شما بیان می‌کنم و نمودارش

کسانی هستند در این مجموعه که حامی و پشتیبان این پروژه، این دیدگاه و این رابطه با داخل ایران هستند.

آنجا است که ما می توانیم یک محوریتی بدهیم به جریان، تا آنجایی که دنیا بالاخره ما را بحساب بیاورد.

۱۵. می دانیم که این پرسش هست که در آینده چه قانونی بر مملکت حاکم خواهد بود؟ ن فکر نمی کنم که در حال حاضر، و برای پیش بردن مبارزه در این مرحله، موضوع ما داشتن یک سند تاریخی قانونی است، مثل قانون اساسی ۱۹۰۶.

ما تا چه حدی می توانیم از قوانینی که در نتیجه نهضت مشروطیت در ایران به دست آمدند استفاده کنیم؟ بهر حال آن نهضت برای اولین بار یک نظام پارلمانی را در مقابل یک پادشاهی مطلقه فراهم کرد. اما این موضوع بر می گردد به بیش از یک قرن پیش، خیلی از مسائلی که در آن قانون بود به درد ایران اکنون نمی خورد، یا در تضاد هست با خواست کنونی مملکت. وقتی که به اصطلاح متمم قانون اساسی تهیه شد و جریان آن ه مجتهدی که بایستی بیایند بر اساس مسائل شرعی ببیند که کدام قوانین قابل استفاده است، از همان اول مسئله جدایی دین از حکومت زیر پا گذاشته شد. ما می توانیم بگوئیم که این نهضت برای آن بود که کشور به جهت مدرنیته و پیشرفت و مشارکت برود. اما نمی توانیم بگوئیم که آن قانون اساسی سندی است که در کلیت اش قابل مصرف هست. ما نیازی به آن سند نداریم، چون تمام خواسته های بیان کننده ما، به نظر من، حتی خیلی بیشتر از آنچه که در آن قانون بود، بارها و بارها بیان شده و تاکید شده است.

بنابراین اگر، برای مشارکت سیاسی افراد در این جریان، مبنای توافق حداقلی مان را مسئله حقوق بشر، دموکراسی سکولار، و تمامیت ارضی کشورمان بگذاریم فکر می کنم که این خواست و این ایده آل و این اصول خیلی بیشتر از یک متن نوشته شده کافی باشند و مبنای این همکاری قرار بگیرند. اما در «دوران گذار» یک سری مسائل عملی پیش می آید که اتفاقاً ربط پیدا می کند به یک برخورد حقوقی به آنها. بطور مثال، فرض کنید که دوران گذار دو یا سه سال طول بکشد (نمی دانم نمی شود واقعاً تخمین زد، امیدواریم کمتر، ولی نه بیشتر بهر حال) بهر حال تا زمینه برای مجلس مؤسسان و تصویب قانون اساسی جدید فراهم شود خیلی کارها باید انجام بشود و مدیریت موقت کشور، یعنی دولت انتقالی موقت، بهر حال باید مملکت را اداره بکند. این دولت که قانون گذاری جدید نمی کند، چون هنوز مجلسی نداریم. ولی در آن مملکت مرگ و میر می شود، طلاق می گیرند، ارث می برند. خوب بر اساس کدام قوانین در آن دوران موقت به این مسائل پرداخته می شود؟ عقل سلیم حکم می کند، اگر ما نخواهیم از قوانین جمهوری اسلامی و اصول حقوقی که اکنون بوسیله این نظام به کار گرفته می شود استفاده کنیم، اجباراً باید از یکسو خیلی از آن قوانین از همان روز اول لغو بشود و، از سوی دیگر باید بدانیم به چه نوع قوانینی می توانیم برگردیم؟ به نظر من به «قسمت مدنی» همان قوانینی که قبل از

انقلاب داشتیم. بعد می‌سپاریم به آن مجالس آینده که خوب اگر قوانین جدیدی یا تغییرات بیشتری بایستی به قوانین پیشین بدهند آن کار را آن مجلس جدید انجام دهد.

اما مجلس موسسان قانون اساسی را تدوین می‌کند. و در آنجاست که تاکید ما بر حقوق شهروندان، برابری کامل، از بین بردن هر نوع تبعیض جنسی، تبعیض قومی، مذهبی، تمام چیزی که این نظام باعث اش شد، هست. به نظر من اینها آن چیزهایی است که بایستی گارانتی حقوقی (یعنی حکومت قانون) آنها را برای جامعه و شهروندان کشورمان تضمین بکند.

#### اقدامات اجرایی

#### تمرکز بر بخش های داخلی

تکنوکرات ها - بوروکرات ها - روشنفکران - رهبران جامعه مدنی

گستراندن ریزش در صفوت نظامیان

مطرح ساختن آشتی ملی و عفو عمومی آنها که دست شان آلوده نیست

#### روش ها

تبلیغ برنامه های دولت گذار برای ترمیم دشواری ها

تمرکز بر مبارزه خشونت پرهیز

کمک عملی به گسترش اعتصابات

## فصل پنجم: قدم های بعدی

دوستان کاری که می توانند در این مرحله بکنید، این است که هدف شان را بر روشن کردن این نکته بگذارند که «حالا ما چگونه می توانیم همفکران خودمان را پیدا کنیم و در اصل با آنها آشنا بشویم تا ارتباطات وسیع تر پیش بیاید؟» آن وقت می توانیم با آن «مجموعه» داد و ستد فکری بکنیم و عملاً وارد کار ایجاد پروژه ها یا برنامه هایی که بایست در نظر گرفته شوند بشویم. و در آن ارگانیکرام مشخص کنیم که در این مرحله کدام پروژه ها را باید انجام بدهیم؟

برای هر کدام از اینها باید یارگیری کرد و آن موقع است که هر کس می تواند در ریل خودش، در خط خودش، کارش را پیش ببرد؛ و هر از چندگاه یکبار هم با هم جمع می شوند برای یک اجماع، برای تهیه یک گزارش خاص که به کمک آن همگی از کلیت داستان مطلع می شوند، از اینکه چه کارهایی را انجام داده ایم، چه کارهایی همچنان نیاز است که انجام بدهیم، در کجا بهتر پیش رفته ایم، در کجا کمتر پیش رفته ایم. و مدام این را بررسی کنیم که کجای کار هستیم.

البته امیدوارم که وقتی با دیگران صحبت می شود اطمینان حاصل شود که آنها هم با آنچه که تا بحال گفته شده آشنا شده اند؛ تا سئوالات تکراری پیش نیاید که در آن صورت کار بخوبی پیش نمی رود. در عین حال من ترجیح می دهم بیشتر به شکل گفتگو پیش برویم تا سؤال و جواب. بنابراین اگر این را بتوان جا اندازی کرد می توانیم بگوییم در جلسه بعد می خواهیم در مورد پروژهء خاصی صحبت کنیم. در مورد یکی دوتا پروژه خاص، و همگی نظرات آن افرادی را بشنویم که می خواهند آن پروژه ها را پیش ببرند. و در آن صورت من بیشتر سؤال کننده خواهم بود تا پاسخ دهنده!